

دکتر احمدعلی رجائی  
استاد ادبیات دانشکده تبریز

## ارزش کار استاد طوس

استاد بزرگ آقای تقی زاده در پایان خطابه سودمندی که راجع بزمان زردشت در دانشکده ادبیات تبریز ایراد فرمودند اشاراتی به مذهب، درجه ملت پرستی و کیفیت یارسی سرائی فردوسی کردند که در شماره بهار مجله دانشکده تبریز درج شده است و سزاوار است در پیرامون هر قسمت بحثی بیشتر شود. مذهب فردوسی از طرف نگارنده مورد بحث قرار گرفت؛ و اینک درباره ارزش کار استاد طوس گفتگومی شود. و چون اهمیت و ارزش هر اقدامی با توجه بمقتضیات زمان و وضع محیط آن باید تعیین شود از ذکر مقدمه ای ناچارست که ذیلا از نظر خوانندگان ارجمند می گذرد.

### دکتر رجائی

در این جهان بزرگ بسیارند کشورهایی که بسبب وضع و موقع طبیعی یا ثروت خدادادی و یا علل دیگر مورد تاخت و تاز بیگانگان واقع شده اند، اما شاید کمتر کشوری بتوان یافت که در طول تاریخ باندازه مین بلاکش ما زیر سیل حوادث بر خود لرزیده باشد. بسیار دور نمی رویم و بدوران مادی و هخامنشی و پارتی و ساسانی و حملات هونها و سکاها و هجوم رومیان و لشکر کشی یونانیان کاری نداریم، چه درباره آنها سخن بسیار و اختلاف نظر آشکار است ولی تاریخ ما از هنگام حمله عرب به ایران تقریباً مدون و روشن است. عرب آئین نوی بما عرضه کرد که ما آنرا گرامی داشتیم، اما آنها حاصل چندین قرن تملین ما را بیاد دادند، کتابخانه های چند هزار جلدی را با آب ریختند و با آتش کشیدند. نفأس هنری و حتی فرش هارا قطعه قطعه کردند، با هر چه نشانه آبادانی و ارزش انسانی بود ستیزه آغاز نهادند، طاق کسری را برای آجرش شکستند، و سرو کاشمر را برای چویش بریدند. خالد بایریدن سر هفتاد هزار انسان بی دفاع، آسیائیان را با خون گردانید تا از سو گندی که خورده بود برنگردد، و همین کار را بعدها زید بن مهلب بن ابی صفره در گرگان کرد و ده برابر، و صد برابر آنها را سایر عمال عرب در سراسر ایران مرتکب شدند. بنی امیه با قتل ییشویان پرهیزکار دین و برهم زدن اصل مساوات بین مسلمین، بار دیگر آداب ایام جاهلیت و روش اجداد خویش را زنده کردند (۱) و از دین حنیف اسلام آنقدر را که بکار دنیاشان می آمد نگاه داشتند و بقیه را در کنار خلفای راشدین ب خاک سپردند. اولاد عباس نیز روی بنی امیه را سبید کردند، با این تفاوت که بجای شمشیر، زهر، و عوض اقدام آشکار، خدعه و مکر را برگزیدند. هر کس را که بداندان خدمتی کرده بود برانداختند و حال خدمت نکردگان خود معلوم بود. ابتدا برای فریفتن ایرانیان حتی

(۱) رجوع شود به: کامل مروج ۱ ص ۲۷۴ و الاغانی چاپ مصر ج ۱۴ ص ۱۵۰ و تاریخ التمدن

الاسلامی چاپ دوم ج ۴ ص ۹۶ - ۹۱ و وضعی الاسلام چاپ سوم ج ۱ ص ۱۸ بیعد.

طرز و رنگ لباس را موافق دلخواه آنان برگزیدند (۱) ولی بعد معلوم شد جامه سیاه را بعلافت مرگ شرف و تقوی و رجال بزرگ ایرانی برتن کرده‌اند. سفاح - ابوسلمه خلیل، منصور - ابومسلم، هارون - برمکیان، مأمون - فضل بن سهل، و معتصم - افشین را شربت مرگ چشاندند. و کار بجائی رسید که یعقوب لیث بسرداران خویش گفت: «کس مباد که بر عباسیان اعتماد کند» (۲). بیزاری ایرانیان و عدم اعتماد آنان سبب شد که غلامان ترك (۳) از زمان معتصم دردستگاه خلافت قوت گیرند یا شاید مكافات آن همه ستم چنین بود که یکی از بی‌ارزش ترین و خشن ترین و پست ترین عناصر بشری بر آنان چیره شود و طعم تحقیر و آزار را بایشان بچشاند.

اما ایرانیان هم کار را بتقدیر باز نگذاشتند و علاوه بر قیام‌های ادبی و دینی چون نهضت شعوبیه و نظایر آن - باوجود تسلط محض عمال عرب - برای دفع تحقیر دست بشمشیر بردند. سنباد از سوئی استادسیس از جانبی و المقنع از طرفی قیام‌هایی کردند اما همه کشتند و کشته شدند. بابک و مازیار و افشین و نیز حمزه و عمار خارجی پس از کز و فرتی بدینان پیوستند و تنها، طاهر، استقلال گونه ای بهم رسانید و سرانجام یعقوب لیث و بعد امیر اسمعیل سامانی آنرا تکمیل کردند. لکن این استقلال چون آفتاب زمستان مطبوع و حرارت بخش اما زودگذر و نا پایدار بود. مار بچگان ترك که بر اثر بیخردی معتصم خلیفه عباسی در آستین ها راه یافته بودند جای گرم کردند. این غلامان زر خرید که عمری بتاختن و بیابان گشتن و غارت کردن خو گرفته بودند اندک اندک بسرداری رسیدند. خودشان شمشیر و دختران سیاه چشم و آشوبگرشان نیرو و همت مردان را باز گرفتند، تا آنجا که ترك در عرف شاعران بمعشوقه و شاهد اطلاق شد. نوح بن منصور هم بخطا از سبکتکین که خود غلام البتکین بود (و البتکین از غلامان سامانیان) برای مقابله با طغیان سیمجوریان و فائق مدد خواست و بدین ترتیب در سال ۲۸۴ هنوز تبعات حکومت عربی بر طرف نشده پای ترکان بخراسان باز شد. بلا متعاقب فتنه آمد، و سبکتکین سیهسالاری خراسان را برای پسرش گرفت و این محمود بود که در سال ۳۸۹ بر ولینتومت خویش عاصی شد و باقیمانده صفاریان و سامانیان را درهم پیچید و بحکومت خاندانهای کهن واصل ایرانی خاتمه داد و بجای همه دولت بظاهر مستقل غزنوی را بنیان نهاد.

ایرانیانی که بی نژاد بزرگ و فرة ایزدی هر آزاد مردی را هم بشاهی نمی پذیرفتند بهیچوجه

(۱) نخستین کسی که بلباس ایرانیان ملبس شد و مردم را بپوشیدن آن فرمان داد منصور است (۱۰۳ هجری)، اما در چگونگی انتخاب رنگ سیاه اقوال مختلف است. صبح الاعشی بنقل از کتاب حاوی کبیر می نویسد که چون پیغمبر در روز حنین و فتح مکه علم سیاهی بدست عباس عموی خود داد بنی عباس رنگ سیاه را شعار خویش قراردادند و ابوهلال عسکری در کتاب اوائل می نویسد که وقتی ابراهیم بن محمد مدعی خلافت عباسیان بدست مروان آخرین خلیفه اموی کشته شد بیروان ابراهیم لباس سیاه پشانه عز ابرتن کردند و این رنگ بعدشمار آنان شد. (صبح الاعشی ج ۳ ص ۲۷۴) ولی تصور می رود انتخاب رنگ سیاه بمنظور تغییر شعار بنی امیه انجام گرفته باشد زیرا شمار امویان رنگ سبز بود و چون مسلمانان و بخصوص ایرانیان از بنی امیه خصا طرات بدی داشتند بنی عباس برای رعایت خاطر آنان رنگ سیاه را بجای سبز شمار ساختند. (۲) تاریخ سیستان ص ۲۶۸-۲۶۷ (۳) مراد از ترك در این مقاله و غالب اشعار شاهنامه اقوام غیر آریائی زرد پوست مهاجم آسیای مرکزی است که از نظر نژاد شناسی ترکان اورال آلتائی نام دارند.

نمی‌توانستند محمود را که فرزند غلام غلام سامانیان بود شاه بشناسند . شاه ایران . . . شاهی که فارسی نیکو نمیدانست و نمیتوانست علاقه‌ای بآیین و آداب و رسوم و زبان و سنن ایرانی داشته باشد . . . ناچار محمود که از حمایت ملت بی بهره بود روی بخلیفه بغداد کرد و مراتب عبودیت و آمادگی خود و لشکرش را با ارسال هدایا و تحف و امضای عهدنامه و سوگند نامه باتیبات رسانید و باین ترتیب سلسله بیگانه دیگری بر جان و مال مردم مسلط شد ، ترکی از جانب عربی شاه ایرانیان شد . شاهی متمصب و عوام فریب و بی رحم و بسیار طماع .

اینجا مجال بحث درباره محمود و نشان دادن چهره حقیقی او نیست و برای این کار کتابی جداگانه لازم است .

محمود بهترین وسیله عوام فریبی و جمع مال را انتخاب کرد و آن تظاهر بحماییت دین بود و کدام دین و مذهب ؟ که او خود هر چند صباحی مذهبی انتخاب میکرد و سرانجام حنفی و کرامی شد و در هر تغییر عقیده اموال پیروان سایر مذاهب خاصه شیعه و اسمعیلیه را مصادره میکرد . محمود نه تنها به باطنیه بلکه بمعتزلیان فیلسوف نیز ابقا نکرد . درری فلاسفه را احضار کرد و همه را بر درختان آویخت و پنجاه خروار کتب آنان را پای دارشان آتش زد (۱) .

از قصیده فرخی و مخصوصاً این چند بیت آن که در فتح ری . . . در مدح محمود ساخته چیزها میتوان فهمید :

ای ملک گیتی گیتی تراست	حکم تو بر هر چه تو گوئی رواست
طاعت تو دینست آنرا که او	معتقد و پاکدل و یارساست
<b>هر که ترا عصیان آرد پدید</b>	<b>کافر گردد اگر از اولیاست</b>
ملک ری از قرمطیان بستدی	میل تو اکنون بمن و صفاست
دار فرو بردن باری دویست	گفتی کاین در خور خوی شماست
هر که از ایشان بهوی کار کرد	بر سر چوبی خشک اندر هواست
بس که به بینند و بگویند کاین	دار فلان مهتر و بهمان کیاست . . . (۲)

اینها ایرانیان و باصطلاح رعایای خود محمود بودند که اگر هیچ فساد عقیده‌ای هم نداشتند فقط صاحب مکتبی بودند انهم قرمطی بودن برای اعدام آنان و مصادره اموالشان کافی بود . اما هندوان بی آزار بیچاره کناره گیر که بت می پرستیدند یا بودائی بودند خود تکلیفشان روشن بود . جنگ با آنان عنوان غزو داشت و میدانیم که محمود از این رهگذر سلطان غازی لقب گرفته است . آقای دکتر شفق درباره تعصب دینی محمود می نویسد : « در زمانی که تعصب شدید سلطان محمود همه را بهراس انداخته بود و فرقی و مذاهب که در عهد مأمون آزادی عقیده و مناظره داشتند در این موقع مورد فشار و تعصب واقع شده بودند فردوسی بقدری آزاد اندیشی در دین بکار برد که بعد از مرگ هم او را ازین جهت مواخذه کرده و جسدش را بگورستان مسلمانان متمصب قشری راه نداده اند (۳) . »

- (۱) رجوع شود به : الف - تاریخ الاسلام سیاسی والدینی و الثقافی والاجتماعی تألیف حسن ابراهیم حسن چاپ مصر ج ۳ ص ۱۶۹-۱۶۸ نقل از تاریخ الاسلام ذهبی . ب - مجمل التواریخ ص ۴۰۴  
 ۴۰۳ ج - سیاستنامه چاپ اقبال ص ۷۷ د - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص ۲۴۹-۲۴۶ .  
 (۲) دیوان فرخی مصحح عبدالرسولی ص ۲۱-۱۹ . (۳) هزاره فردوسی - ص ۱۷۱ .

آقای دکتر صفا هم بدین موضوع اشارت کرده‌اند: «بر روی هم در ایران قرن چهارم و آغاز قرن پنجم غیر از آن قسمت که دچار تسلط محمود غزنوی شده بود تمصب در ادیان شدید نبود» (۱). آقای تقی زاده می‌نویسند: «بروایت عتبی و ابن‌الاثیر وی (مقصود سلطان محمود است) شیعیان (رافضی) و اسمعیلیان (باطنی) و معتزله و مجسمه‌منه‌بها را دنبال میکرد کتب فلسفه و معتزله را میسوزانید باطنی‌ها را بقتل می‌رسانید و حتی سفیر خلفای فاطمی مصر را کشت» (۲). این تظاهرات مذهبی و تمصبات از سوئی، و غلام بارگی و میخوارگی سلطان از سوی دیگر، تضاد عجیب و اسف‌آوری ایجاد کرده بود.

از طرف دیگر دستگاه تبلیغاتی محمود با آنهمه شاعر مدیحه‌سرا وسیله شهرت خوبی برای او بود و حتی اندک اندک ب فکر افتاده بود که برای خود نسب نامه‌ای هم بسازد و ننگ بردگی اجداد را از میان بردارد (۳). مجموعه این اوضاع خواب و آرام را از مردم بیدار دل سلب کرده بود. کسی یارای دم‌زدن نداشت. بیلان جنگی و ترکان تیرانداز و سپاهیان خون آشام و لشکر بیکران محمود مجال هر گونه جنبشی را از ایرانیان گرفته بود. ارکان دولت، صاحبان دیوان و حتی وزیر برجان خود ایمن نبودند (۴) هر آن ممکن بود محمود آنان را قرمطی بخواند و با این یک کلمه کارشان را بسازد. از بیم محمود بود که بوعلی سینا و بوسهل مسیحی شبانه ارخوارزم فرار کردند (چون محمود آنان را از خوارزمشاه خواسته بود) و بوسهل در بیابان خوارزم جان سپرد و بوعلی سینا کوه بکوه گریخت تا سرانجام خود را بهمدان رسانید.

در این چنین وضعی یک مرد بزرگ و ایران دوست و ملت پرست قد بر افراشت و با کمال شهامت از اوضاع دربار و رفتار و کردار محمود انتقاد کرد و زین مالی و خطر جانی و سطوت بیلان و حشم سلطان را بچیزی نگرفت، و در هنگامی که همه شمشیرها شکسته و دهانها بسته و خاندانهای بزرگ برکنده شده بود از طبع آتشفشان و شمشیر زبان مدد گرفت و در جای بجای شاهنامه ارزش هنر و نژاد و گوهر و خرد و لزوم آنرا برای شاه گنجانید، و بکنایه‌ای که از هر تصریح آشکارتر و رساتر بود، خطر شاهی غلام‌زاده و بیگانه را گوشزد کرد که ذیلاً سه مورد از آنها بعنوان نمونه آورده میشود؛ و گرنه ارزش گوهر و نژاد را همه جای فردوسی باندک مناسبتی بیان کشیده است و بموارد معدود منحصر نیست.

مورد اول و صریح‌تر و شدیدتر از هر جا ضمن نامه‌ای است که رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایران در جنگ بسا اعراب بیرادش می‌نویسد؛ و فردوسی بعنوان پیش‌بینی‌های رستم و وقایعی که

(۱) تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص ۲۳۴ . (۲) هزاره فردوسی ذیل ص ۸۶ .

(۳) رجوع شود بطبقات ناصری که مینویسد نسب محمود را بیزد گرد سوم رساندند .

(۴) محمود، فضل‌بن احمد اسفراینی وزیر خود را بر سر تنزل عایدات حبس کرده کشت. و وزیر بعد از او را که احمد بن حسن مینمندی باشد با آنکه سنی متعصب بود پس از ۱۵ سال وزارت چون مالی بهم زده بود پنج میلیون دینار جریمه کرد و بقلعه کالنجر فرستاد که تا پایان عمر محمود در آنجا زندانی بود. این شیوه ناپسندیده را فرزندش مسعود نیز ادامه داد و وزیر بعدی پدر، حسنگ میکال را که عمر محمود بزل و مصادره اموالش کفاف نداده بود پس از آنکه تمام اموالش را بنام خود کرد بهانه قرمطی بودن بدار آریخت. برای ملاحظه عین اسناد و تفصیل ماجرا میتوان بتواریخ آن عصر و از جمله تاریخ بیهقی مراجعه کرد. ص ۱۷۸ چاپ جناب دکتر فیاض .

پس از غلبهٔ عرب در ایران رخ خواهد داد آنچنانکه باید و شاید از اوضاع دربار و عوام فریبی‌ها و رفتار محمود با ذکر سنه چهار صد هجری انتقاد می‌کند...

بدانست رستم شمار سپهر  
 یکی نامه سوی برادر ، بدرد  
 نخست آفرین کرد بر کردگار  
 دگر گفت کز گردش آسمان  
 همه بودنیها به بینم همی  
 بر ایرانیان زار گریان شدم  
 کزین پس شکست آید از تازیان  
 برین سالیان چار صد بگذرد  
 دریغ این سرتاج و این مهر و داد  
 تبه گردد این رنجهای دراز  
 بر نچه یکی دیگری بر خورد  
 شب آید یکی چشم رخشان کند  
 ستانندهٔ روز و شب دیگرست  
 ز بیمان بگردند و از راستی  
 کشاورز جنگی شود بی هنر  
 رباید همی این ازان آن ازان  
 نهانی بتر ز آشکارا شود  
 شود بندهٔ بی هنر شهریار  
 بگیتی کسی را نماند وفا  
 ز ایران و از ترک وز تازیان  
 نه دهقان نه ترک و نه تازی بود  
 همه گنجهٔ زیر دامن نهند  
 چنان فاش گردد غم ورنج و شور  
 نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام  
 زیان کسان از پی سود خویش  
 چو بسیار از این داستان بگذرد  
 بریزند خون از پی خواسته

ستاره شمر بود با داد و مهر...  
 نبشت و سخنها همه یاد کرد  
 کزو دید نیک و بد روزگار  
 پزوهنده مردم شود بد گمان  
 وز وخامشی بر گزینم همی  
 ز ساسانیان نیز بریان شدم  
 ستاره نگردد مگر بر زیان  
 کزین تخمه گیتی کسی نسپرد  
 که خواهد شدن تخم شاهی بیاد  
 شود ناسزا شاه گردن فراز  
 بداد و بیخوش کسی ننگرد  
 نهفته کسی را خروشان کند  
 کمر بر میان و کله بر سرست  
 گرامی شود کزی و کاستی  
 نژاد و هنر کمتر آید پیر  
 ز نفرین ندانند باز آفرین  
 دل شاهشان سنگ خارا شود  
 نژاد و بزرگی نیاید بکار  
 روان و زبانها شود بر جفا  
 نژادی پدید آید اندر میان  
 سخنها بگردار بازی بود  
 بپیرند و کوشش بدشمن دهند  
 که شادی بهنگام بهرام گور  
 همه چاره و تنبل و ساز و دام  
 بجویند و دین اند آرند پیش  
 کسی سوی آزادگان ننگرد  
 شود روزگار مهان کاسته

(شاهنامه چاپ بروخیم ج ۹ ص ۲۹۷۰ - ۲۹۶۵).

اینست فریاد فردوسی که در خلاء رعب‌انگیز ارزشهای بشری و در اختناق دوران محمودی منعکس شده است و وطن آن بگوش می‌رسد . تا کسی درست محمود را نشناخته و از جزئیات زندگیش خبر نداشته باشد نمیتواند از این مختصات روحی دقیق که فردوسی برای محمود تنظیم کرده است لذت ببرد . این تنها سخن فردوسی نیست این ادعای نامۀ ملت ایران است که از زبان بزرگترین گویندهٔ زمان بگوش جهانبان رسانیده شده است .

بعقیده اینجانب علت اصلی محرومیت فردوسی از صله محمود نیز همین اشعار است نه تنها شیمی بودن فردوسی و سستی بودن محمود آنچنانکه نظامی عروضی و دیگران آورده‌اند. (۱)، زیرا چنانکه گذشت تمصب مذهبی محمود تمصب کاذبه‌ای بیش نبود و آنچنان که فردوسی سروده اگر دین را بیش می‌آورد و بهانه میساخت و زیان کسان می‌جست تنها از بی‌خواسته و سود خویش بود، ولی البته انتقادات و حملات شدید فردوسی مطلبی نبود که محمود و اطرافیان او بتوانند اظهار و آشکار کنند و ناچار راضی و معترلی بودن فردوسی عنوان شده است و گر نه از سه وزیر مشهور محمود - فضل بن احمد اسفرائینی بظن قوی - و خواجه ابوعلی حسن بن محمد می‌کمال مشهور بحسب قطعاً شیعه بوده‌اند و حتی وقتی خلیفه که امر و نظرش برای محمود واجب‌الاطاعه بود باو پیغام داد که حسرتک متهم بقرمطی بودن است محمود اعتنائی نکرد و گفت اگر حسرتک قرمطی است منم قرمطی هستم ....

مراد اینست که رافضی یا باطلی یا قرمطی بودن بسته به میزان اموال طرف و مصلحت و وقت و مقتضیات سیاسی و تصمیم محمود بود و ارتباطی بعقیده شخص نداشت.

بنظر من این نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش که قسمتی از آن نقل شد آئینه تمام نمای اوضاع دربار محمود و شایسته کمال توجه است و اینکه آقای تقی‌زاده می‌نویسند،

«در مقابل اینکه در عهد اخیر نامه رستم سردار ایرانی بسعد بن ابی‌وقاص سردار مسلمین غالباً تکرار شده و ورد زبانها میشود که رستم گفت یعنی نوشت :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجائی رسیده است کار  
که تاج کیانی کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردان تفو

توجهی بجواب سعد نشده است که چه حرفها در ذم ایرانیان دارد که اذکر آنها خودداری میکنیم. البته منظور من آن نیست که شعرای ایرانی احساسات وطنی نداشته‌اند ولی مبالغات بسبب این عصر هم جایز نیست و نباید در تحت تأثیر احساسات از جاده حقیقت پرستی خارج شد.

اگر نامه رستم بسعد و وقاص مورد توجه باشد حق تا حدی با آقای تقی‌زاده است ولی اگر نامه رستم برادرش مورد عنایت مردم قرار گرفته باشد عنایتی بحق و بجاست.

با اینهمه فکر نمیکنم نسبت شیر شتر و سوسمار خواری هم باغراب از زمان دور از حقیقت باشد (۲) و شاید هنوز هم در بادیه بیکران و صحرای قفر عربستان قبائلی باشند که چنین کنند و از آنچه طبیعت در دسترسشان گذاشته برای سدجوع بهره برگیرند. همچنین عجیب و دور از جاده حقیقت پرستی نیست اگر آرزوی تاج کیانی را که نشانه شاهنشاهی مملکت عظیم و متمدنی در طی چندین

(۱) چهار مقاله چاپ دکتر معین ص ۷۸-۸۰ (۲) بشار بن برد بن یرجوخ تغارستانی متوفی بسال ۱۶۷ هجری هم نزدیک همین مضمون را سروده است که تمام آن اشعار در جلد سوم الاغانی ص ۲۳ چاپ مصر موجود است. از جمله :

تریخ بخرطبة کسر الموالی وینسک المکارم سید فار  
و تمدو للقتافند تدریها ولم تعقل بدر آج الدیار

متوکللی شاعر از ندماء متوکل هم در قصیده‌ای که یعقوب لیث آنرا برای خلیفه المعتمد فرستاد همین سوسمار خواری را بخصوص ذکر کرده در این بیت :

فمودوا الی ارضکم بالحجاز لاکل الضباب ورعی الغنم

تمام قصیده در جلد دوم معجم الادبایه چاپ مصر ص ۱۸-۱۷ مسطور است.

قرن بوده است برای بادیه نشینانی که قبل از طلوع خورشید اسلام نام و نشانی نداشته‌اند و بهترین عنوانی که خود بدان دوران تاریک داده‌اند جاهلیت است - آرزوی خام و بی‌سرانجامی دانسته باشند . میدانیم که تمام حکومت‌های محلی شام و یمن و حیره و نظائر آنها باندازهٔ يك ایالت ایران آبادانی و اعتبار و آلت و عدت نداشته‌اند و تسلط اعراب بر ایران بعداً نشان داد که این قوم جز سلاح ایمان چیز دیگر ندارند چه از عهدهٔ نگاهداشتن حساب خراج و جزیه و عوائد وصولی خود بر نمی‌آمدند، و از حساب صحیح تاریخ عاجز بودند، و حتی نوشته‌اند که در صدر اسلام در میان تمام مشاهیر مسلمین فقط ۹ تن خواندن و نوشتن می‌دانسته‌اند که یکی از آنان حضرت علی بن ابیطالب بوده‌اند . (۱) از این سخنان که بگذریم در جواب سعد وقاص بنامهٔ رستم نیز ذمی از ایرانیان آنچنان که آقای تقی‌زاده مرقوم فرموده‌اند وجود ندارد . نامهٔ سعد وقاص برستم دعوت باسلام است و وعده به فردوس و جوی می‌وشیروانگین و درخت و آب‌روان و تهدید به قطران و آتش و زمهریرو و دوزخ و گورتنگ ، و بیان اینکه تن یزدگرد و دنیا و باغ و ایوان و میدان و کاخ و تخت و تاج و جشن و سور در نظر سعد وقاص کمتر از دیدن يك موی حور است (۲) .

دوسطری هم در بی‌اعتباری دنیا است که يك شربت آب سرد هم نمی‌ارزد .

در این جواب تنها يك مطلب است که شاید بتوان آنرا ذمّ تعبیر کرد و آن اینست که وقتی پیروز برای رسالت نزد سعد وقاص می‌رود زیرش ردائی می‌گسترند که روی آن بنشینند و نداشتن دنیا و فی‌المثل کرسی زرین را برای پذیرائی نمایند ایران بدینگونه توجه می‌کنند که ما نیزه و شمشیر داریم و مردان مرد از دنیا و زر و وسیم و خواب و خوردن سخن نمی‌گویند (۳) . مراد نگارنده این نیست (۱) حاجی خلیفه در کشف‌الظنون چاپ ترکیه ج ۱ ص ۳۳ بنا بنقل آقای دکتر صفا ( تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۸۴ ) می‌نویسد که « برخی از صحابه و تابعین از کتابت علم کراهت داشتند و در این باب با آنچه از سعید بن العذری روایت شده استناد کرده و گفته‌اند که اواز پیامبر اذن کتابت علم خواست اما پیامبر او را اجازت نداد . و از ابن عباس روایت کرده‌اند که او کتابت رانهی کرد و گفته بود هر کس که بیش از شما بکتابت دست زد گمراه شد . و مردی نزد عبدالله بن عباس رفت و گفت من کتابی نوشته‌ام و میخواهم بر تو عرض کنم و چون بدون نشان داد از وی گرفت و بآب شست . وی را گفتند چرا چنین کردی ؟ گفت زیرا هنگامی که اطلاعات خود را نوشتند بکتابت اعتماد میکنند و از حفظ دست میکشند و علمشان از میان می‌رود . »

از طرف دیگر میدانیم که بفرمان عمر خلیفهٔ دوم ، عمرو عاص فاتح مصر تمام ذخائر علمی اسکندریه را سوخت، و سعد بن ابی وقاص نیز بفرمان خلیفه کتابخانه‌های ایران را تا نتوانست نابود کرد که برای اصول استاد این مطالب میتوان بکتاب اخبار الحکماء قطعی چاپ مصر ص ۲۳۳ و تاریخ التمدن الاسلامی چاپ چهارم جلد سوم ص ۴۷-۴۱ و کشف‌الظنون جلد اول ص ۴۴۶ مراجعه کرد .

(۲) - تن یزدگرد و جهان فراخ

همه تخت و تاج و همه جشن و سور

نخرم بدیدار يك موی حور

(جلد نهم شاهنامه چاپ بروخیم ص ۲۹۷۳)

(۲) - ردازیر پیروز بفسکند و گفت

ز دنیا نگویند مردان مرد

که ما نیزه و تیغ داریم جفت

زر و درسیم و ز خواب وز خورد

(جلد نهم شاهنامه چاپ بروخیم ص ۲۹۷۵-۲۹۷۴)

که ایرانیان بی‌عیب و غیر قابل ذم بوده‌اند یا هستند یا اعراب درعکس این وضع قرار دارند، بلکه مقصود بیان این مطلب است که در جواب سمد من هر چه جست و جو و وقت کردم - جز آنچه نوشته شد ذمی از ایرانیان نیافتم.



باری از جمله یا جملات معترضه باید گذشت سخن بر سر ارزش نژادی و اصالت در نظر فردوسی بود و دونه‌ی دیگر که باید آورده شود.

مورد دیگر از تجلی این طرز تفکر در آغاز داستان پادشاهی کیخسرو است که برای پادشاه شرایطی ذکر میکند که تکیه بیشتر بر سر نژاده و از تخم یا کیزه بودن است بدین قرار:

اگر پادشاهی بود در گهر	باید که نیکی کند تاجور
سزد گر گمانی برد بر سه چیز	کزین سه گذشتی چهارست نیز
هنر با نژادست و با گوهرست	سه چیزست و هر سه به بند اندرست
هنر کی بود تا نباشد گهر	نژاده کسی دیده‌ای بی هنر؟
گهر آنکه از فرزندان بود	نیازد به بد دست و بد نشود
نژاد آنکه باشد ز تخم پدر	سزد کاید از تخم یا کیزه بر
هنر آنکه آموزی از هر کسی	بکوشی و بیچی ز رنجش بسی
از این هر سه گوهر بود مایه‌دار	که زیبا بود خلعت گردگار
چو این هر سه یابی خرد بایدت	شاسنده نیک و بد بایدت
چو این چار با یکتن آید بهم	بیا ساید از آرزو از رنج و غم

(جلد سوم شاهنامه چاپ بروخیم ص ۷۶۶-۷۶۵)

نمونه و مورد دیگر آغاز داستان فروداست که ضمن آن میگوید:

کسی کز نژاد بزرگان بود	ز بیشی بماند بزرگ آن بود
چونی کام دل بنده باید شدن	بکام کسی داستانها زدن
سپهبد چو خواند و را دوستدار	نباشد دلش با خرد سازگار
گوش ز آرزو باز دارد سپهر	همان آفرینش نخواند بمهر
و را هیچ خوبی نخواهد بدل	شود ز آرزوهای او دل کسل
کسی را کش از بن نباشد خرد	خردمندش از مردمان نشمرد

(جلد سوم شاهنامه چاپ بروخیم ص ۷۹۲)

### پایان

مجله یخ ۱ - توفیق مطالعه خطاب به جناب تقی زاده در مجله دانشکده ادبیات تبریز حاصل نشده که با آنچه آقای دکتر رجائی مرقوم داشته‌اند تطبیق شود. اگر فرمایش آقای تقی زاده اینست که «مبالغات بسبب امروز جایز نیست و نباید در تحت تأثیر احساسات از جاده حقیقت پرستی خارج شد.» حرفی است بسیار حسابی، و چنین سخنی بخته و سنجیده را هیچ با خردی نیست که نپذیرد.

دستگاه شاهنشاهی ساسانیان بگفته خود فردوسی فاسد و خراب بود، و شاید اگر سلطنت از خسرو پرویز به بهرام چویننه انتقال می‌یافت تاریخ ایران راهی دیگر را می‌سپرد، اما وقتی پادشاه در اندیشه کامروائی و ستمگری عمر بگذراند و نابغردان و چاپلوسان زمام کارها را در دست



داشته باشند و غفلت و ادانی حکمروا باشد اگر عرب هم چنین دستگامی را بر نمی چید ترک برمیچید و هم اکنون جناب آقای دکتر رجائی که سوسمار نواری عرب را به شاگردان خود می آموزند صفات ناستوده دیگری را برای فاتح دیگری بر می شمردند ، در صورتی که گناه از خود ایرانیان بوده . در بیان صفات سلطان محمود غزنوی آقای دکتر اشاراتی بجا و منطقی فرموده اند و مسلم است که عناد محمود فردوسی صرفاً برای این بوده که فردوسی شاعری حساس و وطن دوست بوده و محمود شعرائی را می خواسته است که آستاش را بیوسند و به دروغ ستایش کنند ، شعرائی چون فردوسی وزینبی ، و ناصر خسرو ، و مسعود سعد سلمان ، و در عصر اخیر از قبیل فتح الله خان شیبانی و یضغای جندقی همواره منفور بوده اند . در پایان باید باین نکته هم که بر بنده مسلم است اشارت شود که فردوسی اشعاری را که در مدح محمود دارد پس از اتمام شاهنامه گفته و بعداً جای جای در شاهنامه گنجانده است .



خواجو کرمانی (قرن هشتم)

ندارد . . . مطالعات فرهنگی

درد محبت درمان ندارد  
از جان شیرین ممکن بود صبر  
آن را که در جان عشقی نباشد  
اما ز جانان امکان ندارد  
ذوق فقیران خاقان نیابد  
عیش گدایان سلطان ندارد  
ای دل ز دلبر پنهان چه داری  
دردی که جز او درمان ندارد  
باید که هر کو بیمار باشد  
درد از طبیبان پنهان ندارد

در دین خواجو مؤمن نباشد

هر کو بکفرش ایمان ندارد